

مَنْ يَتُوبْكَ عَلَى اللَّهِ فَحَسْبُهُ

الحمد لله که در اسعد زمان و احسن اوان رساله عجيبه و عجايبه غريبه سمي به

۲۸۴۲

۲۸۴۲



Checked
1987

بکمال صحت و خوبی بطرز مرغوب و طرز خوش اسلوب در شهر لکنو کتبه محمد علی خان

مطبع علی بخش خان مطبعه کمال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمدك يا من اجاب دعاء السائلين لا تضرعين بالامانع ومناقض ووفق قلوب
 المؤمنين للموقنين بالايان بلا نقض معاوض ونصلي على جيبك ونبيك
 الذي اسكت بالبرهان الساطع كل مجادل ومناظر وانقض باحكم القاطع كل ادلة
 التامة على كل معاند ومكابح وحل للذين هم سندا للمباحثين لا طهارا للصواب وعلى
 صحبه الذين هم متحلين بكارم الادب ما يعجزون به الضعفاء المربوبين ابو الخير محمد بن محمد بن الحسين
 الكاظمي المشهدي ثم الكروي في سابق زمان اول ايمان طبعتم مستدعي ان بود که رساله موجوده بنده اين فابتن
 که مشتمل باشد بر الفاظ قليله و محالي كثيره من منظره بسط تحرير و سلك آفتم چه در اين باب که از فابتن زمان رس
 و تدریس این علم شریف مندرج شده بود مگر بحکم غوم و تاظم عموم و کثرت تدریس طلبه علوم عالمی و مانع بود بر اقدام این اجل
 مزیمن کنون خاطر منجمله ظهور نموده درین اثبات اتفاق تدریس علمه امر را نادار و خلاصه اگر اکبر فوجی اقتدار اعنی محاسبه بود به اقبال
 مرزا محمد تقی خان در عرف خورشید مرزا ابن امیر ابن امیر محمد ذی خان به عرف نواب میرزا محمد مقفول حال السعفه و حشمته
 و اقبای قدس و دوله ما و ام الملیل و النهار و نزلت المظیار علی الشجره که غم نبرگو اوصاح جزاده خجسته اطوار اعنی افضل فضل و دورا
 و اکمل کمال و اول امیر ابن امیر میرزا محمد بهادر الملقب بوالاجاه لارزا و دوله الفضال الملوک و ام حشمته ما و ارا القومین ای نعمت
 و سیه اکتساب علوم عقلیه و نقلیه این محیر و تفویض فرموده بودند مشغول بودم چونکه طبیعت آن من الاثر و در اکسب کمالات بودند
 فطر غیبت انما کس کند که گدای سالی در علم مناظره بزبان رسی بجز تحریر آید خالی از فائده نخواهد بود و درین کار ناچار بودم و کار

ثانی لازم و مقتضی منع طلب دلیل است بر مقدمه معینی یعنی صغری که بری فایده منکر را در اصطلاح نظار منافی و مقتضی و مقتضی
تخصیصی هم گویند مقدمه آنست که موقوف باشد بر دلیل با صحت آن مثل صغری که بری ایجاب صغری که بری منکر است و مقتضی
در این نفی است منع گاهی متذکر که در پیشگاه را در اصطلاح منظره مستلزم منع هستند ترگو نیز خواه مفید باشد منع را در واقع یا نه بلکه
در این مانع است باشد پس مثال شد برین پنجایف مستلزم فساد بر پیشگاه گوید که تسلیم کنیم که عالم متغیر است پسند آنکه گوای
و افلاک را تغیری نیست نقصان حاصل کردن دلیل است بر عدم شدن آن در حالیکه متمسک باشد ناقص باشد که دلالت کند بر عدم
مستحق بودن دلیل برای استدلال بسبب مستلزم شدن آن فساد بر عام است از آنکه تخلف مدلول باشد از دلیل با
دلیل مستلزم محال دیگر باشد و گاهی این را نقض اجمالی هم میگویند مثلاً سو فسطای دلیل قائم کند بر اینکه چیزی هم خیال
در نفس الامر خصم گوید دلیل تو منقوض است چرا که مستلزم است تا اینکه دعوی تو نیز که چیزی من الاشیا که آن هم در خیال باشد
نقص الامر می رود و افعی مثل آنکه شافعی للذنب عوی کند که نیست بر وفقه فخری است بدلیل آنکه فخری است شریطه فخری است
باعتقاد نیست فخری فخری الا فخری الذنب گوید که این دلیل تو منقوض است باینطور که غسل ثوب بدون هم طهارت است
و شرط آن و در و نیست فخری است بالاتفاق پس این دلیل شما لازم آمد فخری نیست در غسل ثوب بدون محال اگر چنین نیست
بر آنکه یکبر و نقصان دارد است عام است از آنکه این دلیل برای اصل دعوی و یا برای مقدمه از مقدمات دلیل شما در آن
که دلالت کند بر فساد دلیل معارضه قائم کردن دلیل است بر منافی دلیل خصم یا منافی مقدمه دلیل او پس اگر منعی باشد دلیل
متخاصمین در ماده و صورت بعضی دلیل یک مستلزم قائم گوید او را بر دعوی خود و خصم نیز بعد از آن دلیل را بر نقض دعوی قائم
از اسرار خصم طلب کند و نظیرش در محاکم است که بری فایده برای قتل خود و خود بدست مباداشت و در متجسوسی خصم و پیشگاه
طرف خود کرده آنرا چون تیغ را خصم گرفته پشت او سوی خود و روی او طرف زید کرد و این معارضه پیشتر یافته در پیشگاه
عالمه لایق و در مثل آنکه خصم گوید مدعی من ثابت است اگر مدعی ثابت نشود بر آئینه نقیض او ثابت خواهد شد و اگر نه از قضاغ نقیض
لازم آید بر تقویت ثبوت نقیض مدعی هر آئینه ثابت خواهد شد من الاشیا پس لازم می آید از این مقدمات این شرط این علم
المدعی بتلوا این شئی من الاشیا ثابت و محکمه میشود بحکس نقیض بطرف این قضیه ان لم یکن شئی من الاشیا ثابتاً لکن
المدعی بتلوا این محال است پس لازم آمد استخاره شرط است ثابت و محاکم دیگر به همین دلیل را بعینه بخلاف آنچه در
و گاهی باینکه پیشتر در فیاضت فقیه مثلاً حنفی دعوی کند که مسح یک مویاد و مویض نسبت در وضو بلکه مقدار ربع سه فرسخ بود و دلیل آن
بر دعوی خود این نفر که مسح بر رکن است از اراکان وضو مثل غسل چه پس کفایت نخواهد کرد و ادنی آنجه که اطلاق کرده میشود و مسح
مسح یعنی یک مویاد و مویض از آن معارضه کند تا باینطور مسح یک مویاد و مویض کافی است نه ربع و چه مسح رکن است از اراکان وضو مثل

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

و حسن بن قتیبه آن شروع کردیم بر ابحاث و آن ابحاث **اول** در بیان طریق بحث مندرج است بطوری آن در مقدم
و تا آخر دوم است خصم را بیان تعیین می نمود و بعد مستفسار چه بیان قبل طلب عیب خواهد شد و مواخذة کرده خواهد
شد خصم تصحیح نقل اگر نقل کند قولی را مثل آن که ناقل گفت نیست و در عوضه شرط نیست نزد او حقیقه سائل خواهد پرسید
نیست و شرط و هو چه چیز است پس بعد بیان ناقل این امور را مواخذة کرده خواهد شد و تصحیح نقل با شیوه که گفته شود
در خصم که از کجا میگوید که گفت ابو حنیفه در این باب پس خواهد گفت ناقل که در این باب قبل مصرح است لیکن در بیان طلب
شیوع جدل و عناد و کذب فقط این قدر کافی نیست بلکه ضروری است که معاشنه کنانیده و چه هم این قول را در برابر نیز
مواخذة کرده خواهد شد و بنسبت که دعوی کرد و دیگری دعوی کرد و اهل حق که حقیقت اشیا را ثابت است پس خواهد
گفت سوغاطی چه بنسبت میگوید این را اهل حق خواهد گفت که مشاهد میکنم مشاهدات را پس اگر ثابت نشد چه خواهد
نمیگوید با تنبیه کند با شیوه که توار حقیقت از حقایق هستی پس اگر ثابت نمی آید چرا از ما تنبیه طلب میکردی مواخذة
کرده شود دعوی بدلیل اگر دعوی کرد و نظری مجهول است و قیاس دعوی کرد و شکاک عالم حادث خواهد گفت حکیم کدام دلیل
دعوی میکند پس خواهد گفت شکاکان متغیر و کل متغیر حادث پس قیاس کدام دعوی بدلیل را باید دعوی خود منع کند خصم مقدم را
از دلیل مع سند متضمن حکیم که بدلیل شکاک را با شیوه که گوید با تسلیم این کل متغیر حادث در عالمیکه سند بسیار با شیوه چرا
چهار ترتیب که بعضی متغیر قدیم باشد یا منع کند بلا سند قائم سند بر سه قسم است یکی آنکه مساوی باشد با نقیض مقدم و متضمن
یا بالازم نقیض او پس قیاس سند مساوی باشد با نقیض مقدم منوع و در صورت سند البته با نقیض منکور یا فاع خواهد شد
چه وجود مساوی مستلزم مساوی دیگر است و قیاس نقیض منکور یا فاع شده لا جرم مقدم باطل خواهد شد و الا لزم اجتماع نقیضین
که لا محاله تویم بلکه سند خاص باشد از نقیض مقدم منوع پس گاه که اخلاص از نقیض مقدم مذکور یا فاع شده لا محاله نقیض منکور یا فاع
خواهد شد چه وجود خاص مستلزم وجود عام است و قیاس نقیض مقدم منوع موجود باشد با نقیض مقدم منوع متضمن خواهد بود و الا
اجتماع نقیضین بسوم آنکه سند عام باشد از نقیض مقدم منوع و این سند فاسد است چه هر گاه که عام از نقیض مقدم منوع
شود لزم نیست که آنجا نقیض منکور یا فاع شود چه اگر از وجود عام وجود خاص ضروری نیست پس آنکه در سند مساوی که آنست که لزم
مسند چنین سند را باطل کند البته برای اثبات مقدمه منوع کافی است مثلاً اگر ضحری میگوید که من خود را از انبیا و اولاد انبیا
کل انسان ضاحک و زید ضاحک پس خصوص میگوید که زید غیر مسلم است چه زید بن مخلوق است پس سند مساوی است با نقیض
صدقی میگوید انسان هو قیاس سند را چنین سند را باطل کرد پس لفظ انش مستلزم است لا محاله لفظ انش نیز پس انسان چه
با نقیض است که کونی مساوی دیگر میشود و طایف این فعال مستلزم نیست ضرورت قولنا زید انسان لا لزم از نقیضین

تو حق و حلال را دوست بدار
و ظلم و جور را دشمن بدار
مهر و محبت را دوست بدار
و کینه و بغض را دشمن بدار
خیر و نیکی را دوست بدار
و شر و بدی را دشمن بدار
عزت و احترام را دوست بدار
و خوارگی و ذلت را دشمن بدار
عزت و احترام را دوست بدار
و خوارگی و ذلت را دشمن بدار

طلب الدلیل علی المقدمة المعینه بهذا المعنى انه لا يثبت له وجود دليل مع المدعى بل حتى يطلب الدليل على مقدمته معینه من زوا
ان يريد طلب الدليل على تلك الدعوى فهو مسموح لكنه ليس بمنح حقيقه بل انما يطلق عليه لفظ المنع مجازا على ما عرفت
ويعجنون بقض و معارضه بر نقل دعوى متوجهه فيشود كما يبرهن في موضعه و كفتشه بعضى فضلا ممنوع عنيت منع متقول
مكرر من حيث انه منقول اى اودام منقول لا وقعيه ناقل التزام كنه صحت او ابر منع جائز است و به تحقيق جارى شده
كلامه و ظاهره بركه جائز نیست طلب نصيح عند النقل طلب تنبيه عند دعوى الامر البديهي الغير الاو لى طلب دليل عند دعوى
الامر القسرى حينئذ واحد خصم معلوم باشد و مقصود باشد معلوم كرون او بطريق دیگر و حينئذ معلوم باشد و یا معلوم باشد
مكرر خصم متقول شود معلوم كرون بطريق دیگر پس در بنصوت طلب نصيح و تنبيه و دليل مضائقه نادر و لازم نمی آید از
بطلان دلیل بطلان استدلال چه يك مدلول با و لائل شتى اند ببحث چهارم منع مقدمه معینه اكثر كره صراحت
بحر و دليل باشد یا ضمن شبهه یا بکلام مدعى بر باشد جائز است منع معلوم مطلقا مكاره است قابل اعتبار نیست
تزال این صناعت و منع بدیهی غیر لولى منع مقدمه تنبيه جائز است مجازا و منع مقدمه بر منع مقدمه دیگر بر تقدیر تسليم مقدمه
اخرى جائز است سواء كان بمنع المقدمة المتقدمة لولا و المؤخره ثانيا او بالعكس مع عام است از آنكه در ترتیدات باشد منع
مذكور كما اذا قال المحلل لا يخجلوا ان يكون العالم متغيرا او يستغنى عن المؤثر فان كان متغيرا فحدث وان كان مستغنى
فقد يعلم و يقول بالعكس فيقول السائل لا نسلم انه امكان العالم متغيرا فحدث ولو سلمنا ذلك لكن لا نسلم انه امكان استغنى
عن المؤثر فقد يعلم و يقول عكس ذلك و ياد غير ترتیدات كما اذا قال السائل العالم متغير و كل متغير حادث فيقول الحكيم لا نسلم
ان العالم متغير وان سلمنا ذلك لكن لا نسلم ان كل متغير حادث بالعكس آن كگوید باید دانست كه منع بر تقدیر تسليم
میشود بطريق موجب حينئذ باشد منع ثانى مبنى بر تقدیر تسليم كما اذا قال المحلل التغير فى العالم موجود و فلا بد من حدوثه فقول
السائل لا نسلم ان التغير فى العالم موجود وان سلمنا ذلك لكن لا نسلم كونه ضرورى الحدوث على ذلك التقدیر فبالمنع الثانى
مبنى بر تقدیر تسليم الاول و الامر توجب كما لا يخفى و كذا مبنى على بطريق استحسن و قبيكه نباشد منع ثانى مبنى بر تقدیر تسليم
مثله و كذا مبنى منع ضرر نيكه خشك انتفا و مقدمه مستلزم نباشد برای انتفا و مطلوب مستدل پس محلل در جواب منع
گوید اگر باشد مقدمه ممنوعه ثابت پس تمام شد دليل و الا ليس دعوى ثابت است بر تقدیر عدم ثبوت نیز چنانكه گفت محلل
برای اثبات حدوثه عيانا بینه تحقيق كه همه اعيان متغير اند و هر متغير خالى نیست از حوادث و كل ما هو كذا هو حادث
ليكن يكتبه اعيان متغير اند پس بر ظاهر است و ليكن برون هر متغير محل حوادث پس بجهت آنكه تغير نیست بغير انتقال
شئى از حالت بحالت دیگر و تلك الاخرى حادثه لانها و جرت فيه بعدا لم يكن موجوده ثم تلك الاخرى فانما يثبت تلك الشئى التغير

[illegible]

شاه نورالدین علی
ملک شمس الدین محمد
سلطان شمس الدین محمد
امیر شمس الدین محمد
امیر شمس الدین محمد
امیر شمس الدین محمد
امیر شمس الدین محمد
امیر شمس الدین محمد

استیقام الصفة بدون موصوفها یحکون ذلک الشیء محکماً لا حول فان الشیء عند کل تغیر و انتقال یسکون محکماً لا حول
 یکن هو محکماً لها و لکن انبیکه برشی که خالی نباشد از حدوث پس حادث است پس بجهت انکار اعیان یا بتخیلی هستند
 بر حرکت سکون آن بر دو حادث اند و بیان عدم الحوادث الا اعیان لا یخضعون الی کون خیر فامکان من حیث
 و نهایی ذلک الخیر الان مسبوقه یکون آخر فیهمی سائتة و لان لم یکن مسبوقه یکون آخر فیهمی سائتة و لان لم یکن مسبوقه یکون آخر فیهمی سائتة
 هانس ذلک الانحصار جابر نیست که نباشد مسبوق یکون هرگز چنانکه در آن حدوث است پس اینوقت خالی است
 از حرکت سکون هر دو پس محل را میسر که بگوید جابر ثابت است تا پس اگر ثابت باشد تحقیق تمام شود دلیل ما و الا در
 خواهد شد بوجوب مطلوب هر دو حادث الا اعیان چه تشکیک شئی مسبوق یکون نباشد پس شک نیست در حدوث و سکون
 حدوث و بعضی گفته اند که محل ثابت کند مقدمه ممنوعه را باید دلیل دیگر آورد بر مطلوب مسبق است و توقفت مانع در منع بانهما
 درون محل دلیل را چه سابق ثابت میکند محل اتمام دلیل مقدمه پس مستغنی است از سائل در بیرون وقت از منع و
 گفته اند بجهت آن چه محل بسا وقت قادر نیست بر اثبات مقدمه ترک میکند دلیل را و مشغول میشود بدلیل دیگر و محذور میماند
 از طول منکره البته توقف در نقض معارضة ناقض معارض واجب ابالاتفاق چه نقض کلام است پس دلیل پس تا قضا
 دلیل مستدل تمام نخواهد شد نقض متوجه نمیشود معارضة مقابله دلیل است بدلیل قبل تمام دلیل تحقیق آن بنصورت
 و اتفاق نظر است که نقض حکم دعوی باینکه کرده شود و جابر است چنان نقض رجوع میکند بطرف منع باینکه
 مع سند و قیاس امکان ارجاع الی النقض بل الی المعارضة الحاصل آنچه نقض ذکر کرده ممکن است که از اثر نقض
 شود بر دعوی باینکه دلیل است بر دعوی بر نقض الحقیقه مراجع است بطرف دلیل و نیز ممکن است که این نقض از لوازم
 معارضة شود چه دلیل مثبت نقض معارضة است بر دعوی باینکه بمنزله نصب دلیل است فلا وجه لارجاع النقض
 الی منع البتة مع صحه کونه من لوازم النقض مع الا اختیاره علی المعارضة و ممکن است تقریر نظر بطرف دیگر که اگر تسکیم
 که دعوی باینکه بمنزله دلیل است لیکن جابر نیست ارجاع نقض لطرف منع چنانکه دلیل است بر مقدمه
 و طلب کرده نمیشود بر مقدمه دعوی که ای شئی که لا یخفی و مستدرج میشود حل و ان عبارت است از سوال سائل تعیین
 موضع غلط را و منع بسبب نفعی است سبب آن تحریر مقدمه معینه است منع هم عبارت از تعیین است اگر چه محل مخالفت
 از منع بوجه آخر چه مقدمه کرده میشود در محل تعیین موضع غلط بجهت سوی چهارم پس حصر سواله مثل خواهد شد و اسوده نشد
 مذکور و بسبب مخالفت گاهی فکر کرده میشود حل بمقابل منع بحث حکم از جدید بیانات است که سند صحیح مرفوع است
 خفاء مقدمه ممنوعه را و دعوی است منع را اگر چه بر علم مانع باشد پس جابر نیست که سند مذکور عام باشد خواه مطلق

نیز از اصول و قواعد فقهیه
 حکم بر بیان و تحقیق
 نمیشود از علم و بیان
 و در بعضی موارد و در بعضی
 پس مختار است
 چه مقدمه را می از ثبات
 مقدمه مستند به سبب
 مطلوب است و حکم
 ثابت نشود و مطلوب بودن
 زجرات مقدمه مستند
 ثابت باینکه ثابت نیست
 مستند به سبب
 بعضی نقض
 دلیل نیست
 دلیل فیه
 است فیه
 که ای شئی که لا یخفی
 محل بعین نقض
 موضع غلط را و منع
 از منع بوجه آخر
 مذکور و بسبب مخالفت
 خفاء مقدمه ممنوعه

سند عام مطلق مغایرت اثبات مقدمه ممنوعه را چه کسی که باطل خواهد شد عدم کونه ضابطه بالفعل ثابت خواهد شد
کونه انسانا و سند عام فی الحقیقه سند نیست چنان موقی منعی فی الحقیقه نیست اگر چه منع مانع باشد تحقیقاً
العموم و عدم کونه سند فی الحقیقه لای دفع و سند مساوی آنست که متفک نشود احدی از آنرا مثل آنکه بگوید محفل
انسان پس بگوید مانع لازم ذلک لم لا یجوز ان یکون لالا ان مانع و متفک خواهد شد عدم کونه انساناً تحقیقاً
کونه لا انساناً و بالعکس باید دانست که مسئله سند اعم مسائل مناظره است لهذا بهتر است مقام در اینجا با جمال فکر کرد شود
الوجه بحث اول در تفصیل بیان شده بحث ششم نقض نفع بر شاهد قابل سماع نیست چه وقتیکه منع کردن مانع محفل
بدون نقضین مقدمه از مقدمه مانع دلیل متجز خواهد شد مستدل بسبب عدم عام پس تا وقتیکه مانع شاهد نیارد شنیده نخواهد شد
منع او بخلاف منافعه که بی شاهد قابل سماع است چه وقتیکه منع کردن مانع مقدمه معینه خواهد دانست محفل که
نمیع از شنیده شاهد داخل است پس محفل مشغول خواهد شد دفع او و جاری کردن دلیل در غیر محفل
تخلف دلیل از مدلول گاهی بعینه معین باشد و گاهی باشد و گاهی باشد بر فساد دلیل محتاج میباشد بطرف دلیل
وقتیکه باشد نظری غیر معلوم محفل را و طرف بنیه وقتیکه باشد شاهد بدی غیر اولی گاهی تم نهاده میشود دفع و دلیل
و عکس آن نقض چه معنی طر و تلازم و ثبوت این هیچ که بر پیشی که صادق می آید بر و صدق می آید بر و صدق
و در معنی عکس تلزم در انتفاء است باینطور پیشی که نه صادق می آید بر و صدق می آید بر و صدق می آید بر و صدق
مانع نباشد منتقض شد کلیه اولی وقتیکه جامع نشد منتقض شد کلیه ثانیه پس این قبح را نقض اجمالی متشابه است
چه گفته شد که این تعریف صحیح نیست لا سند امر دخول فروع من افراد غیر الحدود و خروج فروع من افراد عمه پس اطلاق کرده
باشود نقطه نقض بر قبح بطریق استعاره مصرحه دفع شاهد گاهی منع جریان دلیل میشود و چیزیکه عوی کرده سائل
جریان دلیل را در آن مثل آنکه حنفی گوید خارج از غیر سیبیلین حدث است زیرا که مجلس خارج است از بدن انسان
مثل بول پس وارد کرده شد از طرف شامعی بطریق نقض بخارج از غیر سیبیلین که سیلان میکند این طور صادق است
بر در مجلس خارج از بدن انسان مثل آنکه وجود دیگر حکم نجاست بر و جاری نیست نه و شامعی حنفیه پس فاعله کرده شود
منع جریان دلیل بر و باینطور تسلیم نمیکند که این خارج است بلکه اوی است چه بر هر طریقه طوب است متعبد
راکل شد در طوبت ظاهر گردید و گاهی دفع است منع مختلف میشود یعنی مختلف حکم از دلیل مثل آنکه دفع کرده شود و مختلف مذکور
باین نحو که این خارج مجلس است چه لازم نمی آید غسل این موضع پس التمام حکم بجهت از این جمله است منع و چون
بگویی دفع کرده میشود شاهد بانظار آنکه مختلف دلیل در نفیوت بسبب مانع است مثلاً آنکه وارد کرده شود بر تحلیل حنفی

۱۰
 بیست و یکم
 خواجہ شمس الدین عظیمی
 مستحق
 کوئی شے نہ مانگتے
 ۱۱
 خواجہ شمس الدین عظیمی
 مستحق
 آیت است کہ منیع خیر
 عبارت است از
 علم و دلیل پس منجم
 تجلی شود و عظیمی
 چنانچه کہ گفت منیع خیر
 کہ این سطر مد نظر
 ۱۲
 در احوال
 و اسرار
 از فیاض
 در بیان
 ۱۳
 بر و شکر و ۱۲۰
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

که دلالت میکند بر صدق منافی بدلول گفته شود که معارضه در قطعات معنی دلالت عقیدیه عقیده راجع است
بطرف نقض چه اجتماع قطعیین منافی بحسب الامر متنع است و بسیم ایند که معارضه فیها انقض و انما سمیت معارضه
فیها انقض و لم یسم نقض فیها معارضه لان المعارضه مرجه و النقص ضمنی و الضمنیات لا یعتبرون نقضیه مثل قیاس
فقهی معارضه راجع نیست بطرف نقض چه در نفس الامر و نیست که یکی قیاس منافی خطا باشد و معارضه کند قیاس صوابا
باید دانست که معارضه فیها انقض و معارضه بالقلب هر دو اخوان اند یعنی متشاکر اند در حقیقت و مایه تغایر و میدانند
است پس باعتبار آنکه قلب میکند معارضه دلیل مستدل و شاهد میگردد آن دلیل را بر مطلب خود بعد آنکه بود دلیل شاهد برای مستدل
نام نهاده میشود معارضه بالقلب باعتبار متضمن شدن معارضه معنی نقض را مسمی میگردد و معارضه فیها انقض نزد کوه اند بعضی
علماء و جواز معارضه بر معارضه و جواز معارضه بالبداهه یا بدلیل بدیهی که مبین شده است بداهه او بدلیل این چهار قسم
برای معارضه اول معارضه کردن بداهه بر حکم بدیهی که دعوی کرده است مدعی بداهه را با نیطوره که معارضه گوید آنچه که دعوی کرده
بداهه او را منقضی است خلاف او را بداهه عقل فخره تسمی معارضه باعتبار این المدعی آن لم یعرض له دلیل المدعی لکن دعوی
کردن مدعی بداهه را بمنزله اقامت دلیل است گو یا که گفت مدعی این حکم ثابت است چه این حکم بدیهی است پس در صورت
جائز است مسائل که گوید نقض این حکم ثابت است چه آن نقض بدیهی است و میم معارضه بالبداهه است بدیهی که ثابت
شده است بداهه او بدلیل مثل آنکه گوید مدعی این حکم ثابت است چه این حکم از محوسات پس گوید مسائل خلاف این حکم ثابت
بالبداهه پس دعوی کردن خصم بداهه را بمنزله اقامت دلیل است بدعوی میبوم معارضه بدلیل است بر حکم که دعوی کرده
است مدعی بداهه او را مثلاً میگوید که گفت مدعی این حکم بدیهی است بگوید مسائل نزد ما دلیل است که دلالت میکند بر خلاف حکم
و بیان کند دلیل چهارم معارضه بدلیل است بر حکم بیان کرد مدعی بداهه او را بدلیل مثل گفت مدعی این حکم بدیهی است
زیرا که از مشاهدات است بگوید مسائل نزد ما دلیل است که دلالت میکند بر خلاف این حکم پس این چهار قسم از معارضه را که نزد
کوه اند بعضی علماء و جواز آن گفتند که این غیر جائز است اول بجهت آنکه غیر از است چه تمسکه استدلال کرد مدعی بر مطلوب
خود باده کثیر و ختم استدلال آورده بر نقض دلیل او پس ساقط شد دلالت این دلیل ثابت نشد که امری جزو این
ولیکن دوم نسبت دلیل از جانبین ولیکن سوم اگر چه قائم کرده مدعی دلیل پس راجع نسبت آن دلیل مگر بر دعوی بدیهه
نه بر حکم ولیکن چهارم پس بجهت آنکه نسبت دلیل از جانب مدعی ولیکن پنجم پس بجهت آنکه ذکر کردم در سوم یعنی عدم جریان
دلیل مگر بر دعوی بداهه نه بر حکم مذکور بجهت تحقیق جواز باز در ذیل بعضی لیکن در جواز اول این است که معارضه کرد
دلیل منافی محل دلیل معارضه منافی نیز دلیل اول محل سائر معارضه و اتفاق کرده اند متشاکر بر آنکه اگر

[illegible]

معارضه کرده میشود یعنی بر این خواهد شد بن بر این است بلا اعتبار مشایع یعنی که معارضه کرده شود پس عقلی خواهد شد
عقلی است یا نقیض و الا اعتبار فی جمیع الازافات مگر و تحقیق فاکره و بد نقیض لیل نقیضی را مثل آنکه باشد محکم از فغان مجید
و حدیث متواتر بر صحره باید دانست خلاف مدلول که معتبر در مفهوم معارضه است عام است از آنکه
نقیض مع لول باشد یا خص نه نقیض یا مساوی آن مثال اول چنانکه استدلال کرد حکیم بر نیکی عالم قدیم است
و استدلال کرد شکم در حالیکه معارضه کننده است بر نیکی عالم قدیم نیست و مثال ثانی چنانچه استدلال
کرد شافعی بر نیکی ترتیب در دفع و فرض است و استدلال آورد خنثی در حالیکه معارضه کننده است بر آنیکه
ترتیب منت است مثال ثالث چنانچه استدلال آورد حکیم بر نیکی جسم مرکب است از اجزای و صورت
و استدلال آورد شکم در حالیکه معارضه کننده است بر آنکه آن مرکب است از اجزای و شایسته است که گاهی
نقض کرد و میشود معین از دلیل باینطور که دلیل آوردن معارضه کرده میشود باین شیخ که دلیل آوردن
میشود خدای آن به واحدی نقض معارضه بعد قائم کردن محلل و لیل بر مقدمه مذکوره است و نام نهاد
میشود این نقض و معارضه متاخره بر سبیل معارضه متاخره بر سبیل نقض است یا نسبت است بر دو معنی نقض و معارضه
مذکور و نیکی حکم است بر مقدمه و گاهی نقض کرده میشود مقدمه مذکوره قبل قائم کردن محلل و لیل بر دو
سبب بزم کردن ناقض لزوم فساد او باید دانست که تقریر ناقض بر سبیل معارضه یا بر سبیل نقض بصورت
منع باینطور گفته شود تسامیم مقدمه را مانده گذاشت و فلان نم نیست نسبت تحقق شدن ماده سنده و فیکه
تحقق شود ماده سنده جوی میبند منع بطرف نقض فایده لایقی فی الحقیقه منع فایده یا کم تقریر بصورت و گاهی
معتر کرده میشود بر مقدمه من تمام این مقدمه مقدمه دیگر که ماده است مع هر دو محال گفته شد
اگر آنکه در هیچ بودی چرا از اجتناب این مقدمه و مقدمه دیگر محال لازم آمدی چه مقدمه مستلزم محال نیست
و اما در حق نیست مستلزم محال نیست بل این مقدمه قبول محال است چنانچه مستلزم محال است ایراد نقض و
در جنه فیکه باشد من مستلزم است و انداخته و مغالطه اول مخاطب را چه استدلال محوی نمیکند تحقیق
استدلال را باید دانست و از این دو دلیل آنکه مستلزم است و در من مخاطب و ایقاع نمیک باقی است
بعد از آن در معارضه من غیر خفیه است مثال یقع لایق مذکور بخلاف مناقضه بر آنکه حسن است ایراد او و انقض
خدا ظاهر است که مقدمه و لایق من و الا ابطال عرض حق بناینها بقاء و و فیکه جمیع شود مستلزم است و بصورت
منع است حق مقدمه است به در آخرین عدول به نام است از حق خود را اگر حق سائل آنست که استفسار

[illegible][illegible]

که فردی از مسکونی یا غیر مسکونی باشد لیکن نیافتی تو در تنج خود پس این سوال مفید نیست چه غرض طبعیست
 نیست مگر اثبات ظن بگونه مسکونی است آنکه تمام قواعد طبعی اند و این احتمال منافعی غرض او نیست
 باید دانست که در اینجا چند امور اند که لابد است مریض را در ذکر کرده است این امور را امام
 الشکلیین امام فخر الدین رازی پس لازم است که ذکر کنم همه را برای بصارت منظر اول
 آنکه واجب است بر مناظر احترام از اختصار و در کلام نبرد مناظر تا محل نشود و بنهم جانب آخر
 و ثانی آنکه احترام از کثرت طول ناکه مودی نشود بطرف اعمال و ثالث آنکه استعمال نشود الفاظ
 اجنبیه را و رابع آنکه استعمال نکند جمله محمده و معنی را برافزیند معینه لمراد و خامس آنکه احترام کند
 چیزیکه او را داخل در مطلوب نیست تا که خارج نشود کلام از ضبط و تا که لازم نیاید بعد از مطلوب
 و سادس آنکه ضحک و رفع صوت نکند و کلام نکند بکلام سفها چون این امر از صفات جهالت و بی ادبانه
 ایشانست لایتم بشیرون بها جهلیم و سابع آنکه احترام کند از شخصیکه مهیب و محترم باشد چه نسبت
 خصم و احترام او بسیار وقت زائل خواهد کرد و حدیث قطره حدیث دهن را و ثامن آنکه گمان نکند
 خصم را حقیر تا که صادر نشود بسبب آن کلام ضعیف و بسبب آن غالب شود بر و خصم ضعیف
 و نیز لائق است مناظر را که قصد نکند اسکات خصم را در زمانه قلیل چه گاهی صادر خواهد شد
 بسبب مقتضات و ادبیه که باعث غلبه خصم خواهد شد و جلسه نکند وقت مناظره بیک زده مثل
 جلوس امرایک جلسه کند مثل جلسه فقرا چه این جلسه موجب اجتماع دهن و خلوص از انتشار
 است و آنکه گرسنه نباشد وقت مناظره غایت گرسنه و آنکه تشنه نباشد غایت تشنه چه این
 هر دو موجب سرعت غضب میباشد که منافعی مناظره است و نه پر شکم باشد لغایت که موجب
 جهود طبیعت و خود شعله قریحه است و نیز لائق است که متوجه نکند قلب خود را بطرف
 سماع کلام کسی اگر چه نافع باشد امور و ینیه یا دنیوی را و نه بطرف رویه حسن کسی از حضار
 مجلس مناظره بلکه همه تن متوجه شود بطرف قول خصم و قلب را متوجه دارد و بیسوی کلام او
 قانع کند علانی قلیله را بر اسباب و لازم است که مناظره بر بعض نباشد و نه واقع را یا بدعا باشد
 و سزاوار است که باشد مساوی خصم در اعوان و انصار خصوصاً درین زمان فاسد
 که جنگ و جدال از حد شلغ شده و لائق است که باشد مساوی بر زمین جلوس و مرتبه

عزیز و مجلس مسافره و نیز خود را حقیر نداند بمقابل خصم ناله عاجز نشود از کلام و دل را قوی و نیست
غایب دارد و بر خشم و قلب را جمع الی الله کند و استعانت طلبد از او و منظر فیض باشد و الكل ظاهر
عند ربنا من الصاوق هذا آخر ما نيسر لى فى اتمام هذه الرسالة و على التوكل فى البداية و النهاية
و هذا ما غفلت عنه عواقب الزمان و لم تسيه له طوارق الحزن ان بوقت تاليف ابن عجار نافع
و علامه را اقمه نسبت پنج رساله ابن فن نزد مولف رضی الله عنه موجود بود و بتاریخ نسبت
و ششم ماه و الحجه سن یک هزار و دصد و مفاوذه هجرى على صاحبها الصلوة التحية بفضل ایزد
منان و عبد التکلمان از تاليف و شش ابن عجار فرستاد حاصل گردید در مدینه لکن جوین بدست
فى هذه البده الحمد لله على ما است ظاهر و باطنا و الصلوة على جيبه و نبيه
اولا و اخرا صلى الله عليه و آله و صحبه اجمعين

تمت مرقه ما کتبه رئیس الادب ابنه اس الشعر التمسک بعالم الخفى
باجل المنشی احمد على التخصیر برسا حفظه الله عن البدر مقرر

۴۰

على هذه الرسالة

سریرا نوز چه هر خطه بود کاغذ را
که بمعنی منم اندر تن این پیر نهان
اثر شمع کلک تو کند نام خدا
بود چو یکس از جنس بشر در معدن
سید پاک ز اولاد امام شهید
که نه بر سر ناخیز خود این باکران
جبار محکم که ایات علوم است فنون
کس بگو آن بجز ذات شریف بجهان
حکمت ملک بقراط و فلاطون و کور

ایست قیامت شش تحرک بنان
نیز رخاست بشاد زبان گفتار
ارحم ریزد خود را بدهد نسیان
مح آری می شود که نظیرش معلوم
در این حسین چون عین عیان
کفقتش این حکم روز مرده ندارد دل
که بود نامت علم عیس را سلطان
علم عقول همین حمله او نیست که
غیر از این امانت بود کس ندان

خج امر که سازد با کلک
مست چو به جوشن مبارک
آرزوی در اینست که در متی تو
عاف را غیرت از کتب بود چو من
آنکه است نیست بجز است شو
بمن از مسته قدس آمد به پیش
سز چو به تهم که نمود به سز را دور
نور و مست چو نور شیا به آفتاب
مقرر بر ترقی به سزای تو

بوغی چسبیت که بونصر خود دست چنان گیس شود از اثر صحبت با هر ناکس و چگری را نکشاید ز عروق شریان هیچ دریای حقیقت بودش چنین دل طالب مثل گرچه بود از نسلان حامی بن حق مای گشت نفاق چرخ صد سال ننگر چه سپهر گردان و جعفرش از دست ملج بود مستغنی که رقم گشت ز فرمان امیری نشان باسل و ملاز و فرزانه و مجموعه مجد میزبان ست بخوان کرم او همان فرقه با صره فرزند برادر دارد که چو خورشید و یوریش رختان بسکه تقریظ کتاب او بست این تحریر که بود نامه و خورشید آبی تابان سال تالیف هم فکر شد القاب بر سا	حل کند عقده سر سبزه یک چشم زون هر قدر رست نفعی نظر او همان به طیب سنت بظاہر طبعی است و لذت آید و بهاست نفعی و فغان منطقش معدن فیض و بخش حکمت بعدم خنوع ستمی شد اقطاب جهان گرچه تصنیف کتب کرد بسیار علوم طرز خاموشی به مدح ست بیان صاحب جمع و کرم گستر و بیداد شکن حاجی و زائر و علامه مترجمان لقب او که در آفاق بود و الاجاه مهر چرخ کرم و کوب و بحر احسان گرچه این نسخ بود نافع جهه و نام به پسندیده اداب بود چون بیان عمر و اقبال درین چنانه بهاد مسکن نیک کردست معجب به علم ادب پیا	دیدن اش که کند ارشاد بدست مکران تنهائی دیده بر کشف شود حال طر می کند تصنیف ظاهر و باطن یکسان در توجه اگر آماده شود شیشه کند لب او دست کریم است مای نشان مثل افیست بدینا و نخواهد چون لیک فی الحال مداد کتابی شد لای چون بی شایع و مطلب این عهد کتاب قدردان علم و کمالی دوران در مروت چه توان کرد و محامدا و را واقعی مرتبش کرد خدایون جهان این دلیل لقب او است بمنزله خورشید باعث نفع و لی گشت همان جا جهان می کند ختم سخن بسین عالمک رسا تاقیاست بود این سلسله را نام نشان تمام شد اول تقریر رساله منظره
---	--	---

۱۳

صورة ما کتب سراج البغا افضل الشعر اسعید الرحمن
 المنشی ظهور حسن صانه المد عن الفتن متفرطا علی نزه الراس

ابو انجیر دانای و اما نژاد نجیب و عظیم و شریف جلیل ارسطوی دورا فلطون دهر	هنر مند جبر مبارک نهاد محیط هنر بحسب ذوق علم خدایش از علم هنر و ادب هر	ادیب فصیح و بلیغ نبیل شد از نفعی او کرم باز علم شود کشور بهند از ذات می
---	---	--

العالم النخیر والفاضل عظیم النظیر المتسکب بالمعبد
الحق تلمیذی المولوی محمد ظہور الحق صانہ الصدقین
الشہین رقاہ علی مراح المنشائین مقرر ظا علی ہذہ الرسالہ

فاضل یکتا فرید و ہر مفضل علوم
زبدۂ ارباب اقلان پیشوائی مقبلان
حضرت بو النخیر لانا معین بن حق
انگشتہرت یافتہ خوشبید مرزا در جہان
آسمان برتری خوشبید برج مہر
گوہر کجاست اختیاری خاندان
در سنت میں پادگفت و توضیح شرح
درفش بکتاب تالیفی نشد تا این زمان
مدعی تائید ثبوت حکم خود آرد دلیل

مطرح انوار غیبی قدوۃ اہل زمان
نیر اوج سیادت اختر برج شرف
طلوع محمد و باد ابر و دوس طالبان
مصدر وجود و سخی کان و فاجر کرم
ادعای ہمہری با دوست باطل بیگان
رنگ تالیف کتابی در فتنہ ادب بخت
حرف خوش لفظ افشش مکتبہ اوردنہا
یا الہی تابوہ مفتوح باب بخت چو لہ
تا رسائل نفی حکم مدعی آید بیان
نفع زویا بند حسب مدعا پیرو جان

ما حی اتا جہل و مظہر علم و ادب
سید عالی نسب المجذوب والا و دمان
حسب ایمای امیر ابن الامیر ابن الامیر
مخزن علم و ہنر اہل ہنر و افتخار
رکن دیوان مارت زبدۂ اہل فعل
چون خوشہوار پاک صفت خوش بین
مثل اد جامع کتابی موجود ہم مختصر
تایکی غالب گزینہ پاشدہ جہان
خلعت شہر پود شد این کتاب لاجوا

۲۳

قطعہ تاریخ طبع این کتاب فیض از نتائج افکار مولوی محمد ظہور
الحق گورکھ پوری متخلص بن ظہور مولف تفریط مذکور

بہ عنایات خداوند درین جزو زمان
حائتہ

گشت مطبوع بیوین سنہ مخیر طاک
رونق طبع نہی یافت کتاب آداب
۸۱

سال جنین آورد بہ تقیم ظہور
الطبع

صد المجذوب النہ کہ بفضل خالق و الجہل کتاب فیض انتہا در علم مناظرہ از تصانیف عالم با عقل فاضل ابن بحر العلوم و الجہل
مولانا مولوی محمد معین الدین دام فضلہ و البقاہ در ماہ جمادی الاخری سنہ ۱۳۰۰ ہجری و مطبع
ملوی محمد علی بخش خان مقام لکھنؤ کثرہ محمد علی خان حلیہ طبع پوشید